

از عاشورای حماسه

تا عاشورای مرثیه

(بازخوانی آثار استاد محمدرضا حکیمی)

محمد اسفندیاری



بیعت نداد و گفت: کسی چون من، با کسی چون یزید، بیعت نخواهد کرد. به ذلت، هیهات گفت و در مقابل زور، گردن خم نکرد و نمایاند که، در نزد او، سرگ در راه حق، «زندگی» است.

پیران و پاسبانان وضع موجود و سازگاران با روزگاران هر چه حضرت را اندرز دادند که بنشینند و صبر پیش گیرند و با مشت به مصاف درفش نرود، کارگر نیفتاد و با کمترین عده و عده، بزرگترین حماسه تاریخ را رقم زد و به همه انسان‌های در پس خود، آزادی و ستم‌سوزی و ایستاده مردن را آموخت؛ مردنی که «غبطه بزرگ زندگانی شد». راستی را چه حماسه‌ای بلندتر و ژرفتر از عاشورا؟ حماسه‌ای زمینی که در همین خاکدان پستی و پلشتی رقم خورد، اما چندان شگفت و شگرف است که افسانه و اسطوره را می‌ماند.

آری، عاشورا، حماسه است؛ ولی فقط این نیست؛ نیز تراژدی است. کدام تراژدی از این غمبارتر که یکایک یاران و اعضای خانواده امام حسین، از برادر تا طفل شیرخوارش، در جلو دیدگانش، در خون تپیدند؟ سپس فرزند پیامبر خدا، به دست مدعیان پیروی از آن پیامبر، کشته شد. به این هم بسنده نشد، تا اینکه سر از تن حسین بریده شد. به این هم کفایت نشد،

راست اینکه تاریخ اسلام، خاصه تاریخ تشیع، آمیزه‌ای است از دو عنصر حماسه و تراژدی. لختی بنگرید که در ۲۵۰ سال از دوران امامت، یعنی از درگذشت پیامبر تا غیبت حضرت ولی عصر، چه حماسه‌های رشک‌آمیزی خلق شد و چه تراژدی‌های اشک‌انگیزی پدید آمد. این دوران، سرشار بود از قیام و شهادت، اقدام و قتال، مرزبانی و جانفشانی، مبارزه و خون. پیشوایان شیعه و پیروانشان، پرچم مبارزه را زمین نگذاشتند و یکی در پی دیگری، علیه جهل و جور و جوع، به پا خاستند و با خون شعله‌ور خویش، بزرگترین حماسه‌ها را بر صفحه تاریخ رقم زدند. در هیچ دوره‌ای از تاریخ بشریت، چون دوره امامت، این همه حماسه و مبارزه و شهادت ثبت نشده است.

نمونه را، می‌سزد به عاشورا اشاره کرد که هم اوج حماسه است و هم اوج تراژدی. چشم تاریخ، چنین حماسه شکوهمبار و چنین تراژدی خونرنگی را، در سراسر حیات بشریت، هرگز ندیده است. رامایانه و ایلپاد و اودپسه و انه‌کید و شاهنامه و هاملت را چه جای قیاس با کتاب عاشورا؟
عاشورا، حماسه است؛ از آن رو که حسین (ع) یک تنه و بی سلاح، رویاروی یک حکومت وحشی ایستاد. به یزید دست

تا اینکه بدنش زیر سم ستوران قرار گرفت. به این هم قناعت نشد، تا اینکه سرش به نیزه زده و شهر به شهر گردانده شد. به این هم اقتصار نشد، تا اینکه چوب پر لب و دندان آن سر بریده زده شد. به این هم بسنده نشد، تا اینکه به خیمه های خانواده او دست اندازی شد. به این هم کفایت نشد، تا اینکه خانواده او به اسیری گرفته و شهر به شهر گردانده شد. برآستی کدام تراژدی، دردآورتر و تلخ تر است از تراژدی عاشورا؟ کدام تراژدی، پس از گذشت ده ها قرن از آن، هنوز از یادها نرفته است و سرشک از دیدگان روان می سازد.

عطار نیشابوری، قرن ها پیش از این، سخنی گفته بود که سخن این قرن است و هنوز جاودانه است و همواره جاودانه خواهد بود: خون حسین نمی خُسبد و همیشه می جوشد. یعنی نام و یاد حسین، در همه زمان ها، نقشبند ذهن و زبان هاست:

بسی خون کرده اند اهل ملامت
ولی این خون نخُسبد تا قیامت
هر آن خونی که بر روی زمانه ست
برفت از چشم و این خون جاودانه ست

چنانکه می نگریم، عاشورا ترکیبی است از حماسه و تراژدی و این دو تفکیک ناپذیر. اینک سخن در این است که در کدامیک از این دو عنصر باید نگریم: حماسه یا تراژدی؟ دقیق تر بگویم که کدامیک از این دو، اصل است؟ هر پاسخی به این پرسش و التزام به آن، در تعیین سمت و سو و جهتگیری زندگیمان تأثیر دارد. اینکه زاویه دید (point of view) ما به عاشورا چیست، در نتیجه ای که از آن می گیریم، دخیل است.

اگر به «حماسه عاشورا» نگریم شود و آن اصل قرار گیرد، نتیجه اش آن می شود که هیچگاه تن به ذلت و زور ندهیم و در برابر یزیدیان بایستیم و آزادیگی پیشه سازیم و، خلاصه، مبارزه و حریت و عزت و ستم ستیزی و شهادت. حاصل «عاشورای حماسی»، یا اصل قرار دادن حماسه در عاشورا، «اسلام حماسه» است.

اما اگر به «تراژدی عاشورا» نگریم شود و آن اصل قرار گیرد، حاصلش همین می شود که یکسره مصیبت زده باشیم و مرثیه سرایی کنیم و روضه خوانی برپا نماییم و بگرییم و، خلاصه، اشک و علم و زنجیر و قمه و هیئت. حاصل «عاشورای تراژیک»، یا اصل قرار دادن تراژدی در عاشورا، «اسلام مرثیه» است.

شک نیست که آنچه در عاشورا اصل است، حماسه است و

نه تراژدی. البته فرجام این قیام حماسی، چون بسی دیگر از حماسه ها، تراژیک است، اما و البته که اصل و اساس آن بر حماسه است. مضافاً اینکه در دیده نزدیک بین ما تراژیک است، ورنه به دیده شیرزن کربلا، «زیبایی» است. نه مگر حضرت زینب، پس از مشاهده آن همه رخدادها، گفت: ما رأیتُ الأَجمیلاً؟ حسین کشته نشد تا امتی را، تا ابدالآباد، مصیبت زده و گریان سازد، بلکه جان داد تا امتی را درس ستیهندگی و آزادیگی و عزتخواهی دهد و روزگار امت جدش را بسامان سازد. مگر نفرمود: اِنَّمَا خَرَجْتُ لَطَلَبِ الْاِصْلَاحِ فِی اُمَّةٍ جَدِّی؟ و نه مگر فرمود: لَکُم فِی اَسْوَةِ؟ پس آن حضرت الگوری اصلاح (انقلاب) است و ستم ستیزی، نه دستمایه اشکار ریزی و مرثیه سرایی بی هدف و میان تهی.

در گذشته بیشتر به تراژدی عاشورا نگریم و این عنصر، اصل قرار گرفته می شد. در مجالس و مساجد و کتاب ها و رساله ها یکسره سخن از یک روی عاشورا بود. شاهد اینکه واژه هایی که بسامد و تواتر داشت و محور بود، عبارت بود از: بکاء (گریستن)، دمع (اشک)، مصیبت، حزن و غم، بلاء و ابتلاء، عزاء، ماتم، تشنگی، اسارت.^۱ اما امروزه بیشتر به حماسه عاشورا نگریم و این عنصر، اصل قرار گرفته می شود. شاهد اینکه کلیدواژه ها و واژه های دارای بسامد عبارت است از: آزادی و آزادیگی، انقلاب، نهضت، قیام، مبارزه، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، اصلاح، حکومت، سیاست، عدالت.^۲

۱. بنگرید که در عنوان کتاب های گذشتگان، واژه های تراژیک فراوان به کار رفته است؛ مثلاً: طریق البکاء، طوفان البکاء، محیط البکاء، همان البکاء، اسواج البکاء، ریاض البکاء، مفتاح البکاء، منبع البکاء، مخزن البکاء، معدن البکاء، مناهل البکاء، مجرى البکاء، سحاب البکاء، حین البکاء، کنزالبکاء، مبیکی المیون، مبیکی المینین، المیکیات، بحر الدموع، بحار الدموع، فیض الدموع، حین الدموع، سحاب الدموع، ينبوع الدموع، منبع الدموع، دمع العین، مدامع العین، مخازن الاحزان، ریاض الاحزان، قیاسات الاحزان، مشیر الاحزان، مهیج الاحزان، نوحه الاحزان و صیحة الاشجان، احزان الشیمة، بحر المحزن، کنزالمحمن، بحر الدموع، بحر هم، داستان هم، همکنده، ماتمکنده، هم و هم، نشتر هم، کنزالمصائب، مجمع المصائب، وجزئ المصائب، اکلیل المصائب. (برای تحقیق بیشتر رجوع شود به: محمد اسفندیاری، کتابشناسی تاریخی امام حسین (ع)، چاپ اول، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۳۹-۳۸).

۲. بنگرید که در عنوان کتاب های معاصران، واژه های حماسی و سیاسی فراوان به کار رفته است؛ مثلاً: در سایه سروآزادی، رهبر آزادگان، حسین

از میان انبوه واژه‌هایی که گذشتگان برای قیام امام حسین (ع) به کار می‌بردند، دو کلیدواژه عبارت است از: «مصرع» (به زمین افکنده شدن) و «مقتل» (کشته شدن). حتی عنوان بسیاری از کتاب‌ها مقتل بود و مقتل خوانی رواج داشت و نام حرفه‌ای بود. حال آنکه امروزه از آن حضرت با این دو کلیدواژه یاد می‌شود: «قیام» و «شهادت». و پیداست که تفاوت این واژه‌ها از کجا تا به کجاست. و نیز پیداست که این تفاوت، بحث لفظی نیست و تفنّن در تعبیر قلمداد نمی‌شود، بلکه ناشی از دو زاویه دید و دو نگاه متفاوت به امام حسین و عاشورا است.

از دو واژه مصرع و مقتل، مظلومیت امام حسین آشکار می‌شود و اینکه آن حضرت مظلوم بود، چه بسا، منفعل و بی‌آنکه اقدامی کرده باشد، بدو ظلم شد. همچنین دور نیست که این واژه‌ها، یا تکرار آنها، موجب انکسار آن حضرت گردد. حال آنکه از دو واژه قیام و شهادت، مجاهدت امام حسین دانسته می‌شود و اینکه آن حضرت مجاهد بود و اهل اقدام و ستیهنده. حاصل اینکه واژه‌هایی چون مصرع و مقتل، ترحّم بر انگیز و غم‌انگیز است و ناشی از نگاه عاطفی به عاشورا و تراژدی آن. اما واژه‌هایی مانند قیام و شهادت، حرکت برانگیز است و مولود نگاه حماسی و سیاسی به عاشورا و حماسه آن.

قیام عاشورا را از دو نظرگاه و با دو زاویه دید می‌توان نگریست: اگر به حماسه آن نگریسته و آن حماسه در کانون توجه و اصل قرار گیرد، نتیجه اش «اسلام حماسه» می‌شود و «حسین شهادت» (نه «حسین شفاعت»)، و «حسین خون» (نه «حسین اشک»). این اسلام با الگوگیری از حماسه حسینی، حماسه‌ها می‌آفریند و کاخ ستمبارگان را با سلاح شهادت ویران می‌سازد و درخت آزادی را با خون خویش بارور می‌کند. البته در این اسلام، اشک برای حسین هست، اما حسین برای اشک نیست؛ شفاعت حسین هست، ولی حسین تنها برای شفاعت نیست و شفیع هر کس نه.

اما اگر به تراژدی عاشورا نگریسته شود و فقط آن تراژدی مطمح نظر و اصل قرار گیرد، حاصلش «اسلام مرثیه» می‌شود و «حسین شفاعت» (نه «حسین شهادت»)، و «حسین اشک» (نه «حسین خون»). در این اسلام، اصل بر مرثیه است و، اساساً، هدف از مرثیه و مصیبت و عزاداری مطرح نیست. اقامه عزای حسینی برای احیای مرام حسینی نیست، بلکه همان عزاداری موضوعیت دارد. وسیله و ابزار به هدف و غایت تبدیل شده و آنچه طریقیّت دارد، موضوعیت یافته است. قطره‌ای اشک در

این اسلام، گناہانی را می‌شوید که کفاره اش، در میزان شرع خدا، بس سنگین است. اشک، خود، «عمل» است و هدف، و جای آن را می‌گیرد و چون مظهرات می‌گردد و نجاسات زندگی را می‌شوید. نتیجه این می‌شود که پیروان این دین، پشتگرم به گریه می‌شوند و جری بر گناه و بی‌رغبت به عمل.

این مقدمه برای توجه دادن خواننده به نظر استاد محمدرضا حکیمی درباره عاشورا است و اینکه نظر او با نظر روحانیت سنتی متفاوت است. تفسیر حکیمی از عاشورا، حماسی و انقلابی است و برای تغییر وضع موجود. در دیده او عاشورا و ظلم دو ضد جمع ناشدنی است و نمی‌شود در جامعه‌ای امام حسین زنده باشد و ظلم هم باشد. آنجا که امام حسین زنده است، ظلم نیست و هر جا که ظلم هست، لاجرم، امام حسین زنده نیست. او می‌نویسد:

عاشورا واقعیتی است مرکب از سه بُعد: پیام، حماسه و سوگ. و این ترکیب بدین گونه است که سوگ و مصیبت در خدمت حماسه قرار دارد و حماسه در خدمت پیام؛ نه اینکه این هر دو در خدمت سوگواری...

روضه خوانی و عزاداری مظهر بُعد، سوم عاشورا است؛ یعنی مصیبت، و جنبه احساسی و عاطفی دارد و برای فراموش نشدن عاشورا است تا جنبه حماسه و پیامش زنده بماند. پس این بُعد هنگامی ارزشی دارد که با منشأ اصلی آن، از هر حیث، مطابق باشد...

هنگامی که در جامعه ستم وجود دارد... و مجالس عاشورایی از تعرض به ظلم و مبارزه با محدودین برکنار می‌ماند، اصل عاشورا تپه شده است، حماسه و پیام آن بر باد رفته است و فقط صورتی از کم‌اهمیت‌ترین سه بُعد وجودی آن تکرار شده است.^۳

حکیمی بر آن است که عاشورا مرکب از «قیام» و «پیام»

۳. پرچمدار آزادی، حسین بزرگ‌مرد آزاده، حسین (ع) یا مظهر آزادی، راه حسین، راه حسین رهنمودی برای انسان‌ها، درسی از مکتب حسین، درسی که حسین (ع) به انسان‌ها آموخت، حماسه حسینی، حماسه عاشورا، حماسه کربلا، مردان انقلاب، رسالت انقلابی، امام حسین در سخت‌ترین شرایط، ثورة الحسین، ثورة العطف، رستاخیز حسینی، رستاخیز عاشورا، هدف‌های اجتماعی حسین بن علی (ع) و تحلیل انگیزه‌های قیام کربلا، قیام جاودانه (برای تحقیق بیشتر به مرجع پیشین رجوع شود).
۲. تفسیر آفتاب، ص ۲۶۳-۲۶۴.

است، اما «شیعه بیشتر به آن بُعد عاطفی داد تا بُعد حماسی». ۴ در نتیجه «پیام عاشورا، یعنی عدالت، به کلی، فراموش گشت». ۵ وی، با اشاره به وضع موجود، می گوید:

عاشورا این نیست که با تلاش شماری منبری و مداح حرفه‌ای ... مردم را در یک روز معین به سر و سینه زدن وادارند و در معابر روان سازند... عاشورا همه‌اش روضه و غمگساری نیست. عاشورا حرکتی برای نفی ظلم و اجرای عدالت است ... ۶

حکیمی متأسف است که شیعه بیشتر به عاشورا «بُعد عاطفی» داد تا «بُعد حماسی» و بیشتر به «مصائب عاشورا» عنایت کرد تا «مسائل عاشورا»:

... افسوس که شیعه بیشتر بر «مصائب عاشورا» گریست و کمتر در «مسائل عاشورا» اندیشید. شیعه عاشورا را نگاه داشت، لیکن درست نشناساند. آفرین بر او که نگاه داشت و دریغ از او که نشناساند. ۷

دوست، به گونه‌ای، عاشورا را نمایانده است و دشمن، به گونه‌ای، عاشورا را پوشانده است. دوستان و معتقدان، بیشتر از هر چیز، به بُعد عاطفی عاشورا گراییدند و در راه تحقق بخشیدن به رسالت‌های گران عاشورا کوتاهی کردند ...

ذات عاشورا نماز است و عدالت، نه تنها عزاداری و مصیبت ... واژه‌های عاشورا تنها «تشنگی»، «شهادت» و «اسارت» نیست؛ «نماز» و «عدالت» نیز هست؛ بلکه واژه‌های اصلی همین دو تاست. نماز واژه شب عاشورا است و عدالت واژه روز عاشورا. یعنی پیام شب عاشورا نماز است و پیام روز عاشورا عدالت. ۸

حکیمی در ذیل عنوان‌هایی چون «عاشورا در دست یزیدیان» و «شهادت تن و شهادت اندیشه» و «عاشورا مظلومیتی مضاعف»، بر عاشورای تاریخی (عاشورا در تاریخ)، خرد می‌گیرد و آن را بر پایه تاریخ عاشورا (عاشورای سال ۶۱)، نمی‌داند. وی می‌گوید که گاه در تاریخ «مظاهر حسینی» در خدمت «مقاصد یزیدی» درآمد و «فکر امام حسین (ع) و اندیشه اسلامی او، در مبارزه با یزید، نیز به شهادت رسید؛ علاوه بر بدن او که پایمال سم ستوران گشت». ۹ وی در جایی دیگر می‌گوید:

... بجز اینکه امام حسین (ع) در عاشورا شهید شده است، عاشورا نیز در تاریخ شهید شده و پیام اصلی عاشورا (عدالت) فراموش گشته است. پس در هر عاشورایی دو

شهید موجود است و بر هر شهیدی نوحه‌ای واجب. ۱۰ باری، در نظر حکیمی، در هر عاشورا دو شهید، موجود است (حسین و عاشورا)، و لذا مظلومیت آن مضاعف شده است. پس باید یک عاشورا برای حسین برپا داشت و، افزون بر این، «باید عاشورایی باز برای «عاشورا» گرفت». ۱۱ به عبارت دیگر، یک مصیبت برای «حسین عاشورایی» است و مصیبت دیگر برای «عاشورای حسینی». و مصیبت دوم بیشتر است و مظلومیت عاشورا، بیشتر از مظلومیت حسین:

اگر کسی عاشورا را، با همه ابعاد آن بشناسد، اصل مصیبت امام حسین (ع) را فراموش می‌کند و برای «عاشورای حسینی» به سوگ می‌نشیند. ۱۲

مختصر اینکه در دیده حکیمی، یک حسین مظلوم در عاشورا وجود دارد و یک عاشورای مظلوم در تاریخ. ظلمی که بر عاشورا رفته، بیش از ظلم بر حسین است و مصیبت آن بیشتر. عاشورا را دو مظلومیت است و دچار مظلومیت مضاعف:

مظلومیت مضاعف ... به معنای این است که در عاشورا دو ظلم واقع شده است: یکی بر حضرت امام حسین (ع) و خاندان پیامبر (ص) و دیگری بر خود عاشورا. عاشورایی که برای عدالت برپا شد، در راه تکاثر و اتراف و اسراف و اجحاف و اتلاف مال مردم مصرف می‌شود. کسی در عاشورا گامی برای عدالت بر نمی‌دارد و ... باز باید عاشورایی برای عاشورا گرفت. ۱۳

به هر حال، عاشورا در تاریخ حامل دو مظلومیت و مصیبت است و یکی از دیگری بزرگ‌تر: در یک عاشورا به امام حسین (ع) ظلم شد و در هزاران عاشورا، بر عاشورای حسینی ستم رفت و از درون، تهی شد و اهداف آن حضرت محو و مسخ گردید. البته آنکه عاشورا را نمی‌شناسد، یا عاشورا را می‌شناسد، اما تاریخ عاشوراها را نمی‌داند، از این داوری متعجب می‌شود و،

۴. عاشورا مظلومیتی مضاعف، ص ۱۶.

۵. همان، ص ۱۷.

۶. همان، ص ۷۶-۷۷.

۷. قیام جاودانه، ص ۷۸.

۸. همان، ص ۹۱-۹۳.

۹. تفسیر آفتاب، ص ۲۶۶.

۱۰. جامعه‌سازی قرآنی، ص ۸۸.

۱۱. سرود جهش‌ها، ص ۷۲.

۱۲. قیام جاودانه، ص ۹۲.

۱۳. عاشورا مظلومیتی مضاعف، ص ۲۰-۲۱.

چه بسا، آن را گزافه آمیز داند. اما اگر تاریخ را ورق بزنیم و سرنوشت عاشورا را در تاریخ مطالعه کنیم، خواهیم دید که عاشورا چه سرنوشت غمباری داشته است.

راست اینکه شیعه از عاشورا، چنانکه باید، استفاده نکرد و آن را الگوی خویش نساخت و به این اهرم برای مبارزه با حکومت های ستمگر دست نینداخت و از این انرژی برای ستم سوزی بهره نبرد و آن را بیشتر دستمایه عزاداری ساخت. حال آن که عاشورا مالا مال از شخصیت های الگوست و سرشار از درس های ستهنگی و اقتدا به آن ضامن آزادی و عدالت گستری. اگر عاشورا، آری فقط عاشورا، الگو می شد، هیچ حکومت ستمگری در سرزمین های اسلامی برجای نمی ماند.

اما و افسوسا که عاشورای حماسه، در عاشورای تاریخ، به عاشورای مرثیه مبدل گشت و از آن همه حماسه، دسته های عزاداری و مجالس روضه خوانی نصیب شد. گویا امام حسین (ع) به هدف عزاداری برای خویش قیام کرده بود و خود را به کشتن داد تا امتی را بگریاند و عزادار سازد؛ همین و همین. بدتر اینکه همان عزاداری های بی هدف، به خرافات و بدعت ها نیز آلوده گردید

گاه همین نمایش های عزاداری، به جنگ و زد و خورد میان دسته های عزاداری تبدیل می شد؛ زیرا هر دسته می کوشید بر دسته دیگر پیشی گیرد و کوچه و خیابان را قرق کند. چه فراوان که در این زد و خورد ها، که با چوپ و چماق بود، عده ای کشته و به شدت مجروح شدند. منشأ این نزاع ها همان نخاله ها بودند که سرکردگی دسته های عزاداری را به عهده داشتند و انرژی خود را در این مراسم تخلیه می کردند و روحیه قلدری خود را اشباع می نمودند. پی پترو دلا واله، جهانگرد ایتالیایی، که سال ها در ایران به سر می برد و با شاه عباس اول همنشین بود، گزارشی از این مراسم عزاداری و زد و خورد های آن ارائه کرده که موجب تأسف است. وی در جایی تصریح کرده است که گاه شاه عباس این دسته ها را به جان یکدیگر می انداخت و، خود، برای تفریح، به تماشا می نشست:

دسته ها، معمولاً، میدان اصفهان را دور می زنند و در برابر کاخ شاه (عالی قاپو) و مسجد بزرگ، که روبروی خانه شاه است، اندکی توقف می کنند و بعد از آنکه کار عزاداری و دعا پایان یافت، پراکنده می شوند.

وزیر اصفهان و خزانه دار شاه، با گروهی سوار ... مراقبت می کنند که در مدخل کوی ها، میان دسته های مختلف، زد

و خورد درنگیرد و، چنانکه مکرر اتفاق افتاده است، مردم بی گناه کشته و زخمی نشوند. ولی شاه عباس، گاه به قصد تفریح، در برخورد دو دسته مداخله می کند و بعد از آنکه به میل خویش آن دو را به جان هم انداخت، بجایکی از میدان بیرون می رود و در کنار پنجره خانه ای به تماشای زد و خورد دو دسته و نتیجه شوم آن می نشیند.^{۱۴}

از این صحنه ها در تاریخ فراوان است که مردم یا بر سر و سینه خویش می زدند و یا بر سر و صورت برادر خویش، اما کلمه ای علیه ظالمان نمی گفتند و مشت به روی آنان گره نمی کردند و یا، اساساً، ظالمان عصر خویش را نمی شناختند و یا، بدتر اینکه، هیچ حساسیتی در این باره نداشتند. حال آنکه عاشورا در هر سال باید یادآور حسینیان و یزیدیان هر سال باشد. چون عاشورایی بر ملتی می گذرد، باید آن ملت بیندیشد که در این عاشورا، حسینیان و یزیدیان کیستند و تکلیف چیست و چه باید کرد و خود در کدام سوست. به آنان یاری رساند و با اینان بستیزد و به سیره حسین در عاشورا اقتدا کند و عاشورایی در عاشوراها برپا نماید.

در سال ۱۳۲۶، که هیئت های عزاداری به منزل روحانی آگاه و مهتوک سیاسی، آیه الله سید ابوالقاسم کاشانی رفتند، وی خطابه ای ایراد کرد که عاشورایی بود و تنه بر انگیز و از محدود خطابه های عاشورایی روحانیت. وی در این سخنان با اشاره به اهداف امام حسین و لزوم اقتدا به آن حضرت، از انحطاط کشورهای اسلامی و ظلم حاکم بر مردم ایران و پاکستان و فلسطین سخن گفت و مردم را برای برپایی عاشورا بسیج کرد و گفت آنچه را دیگران نمی گفتند یا نمی فهمیدند. در بخشی از این سخنان آمده است:

آقایانی که برای عزاداری گرد هم آمده اید! آیا می دانید چرا حضرت حسین بن علی تن به شهادت داد. اینکه گفته می شود که فقط برای شفاعت امت خود بوده، بی جاست. آن بزرگوار دشمن کسانی است که پشت پا به مقصد مقدسش می زنند و از هتک نوامیس اسلام خودداری ندارند. آیا بر روضه خوانی فواحش شهر اثری مرتب است؟ حسین می خواست بازار ظلم و تعدی را که رواج یافته بود، از بین ببرد و مردم را درس شهامت و فداکاری بدهد.

۱۴. نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، چاپ سوم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۴، ج ۳، ص ۷، به نقل از: سفرنامه پی پترو دلا واله.

پیشرفته ترین امکانات برای برگزاری تعزیه نمی دید. ۱۸۴ بیفزایم مراسم عزاداری ای را که پهلوی در ماه محرم برگزار می کرد و، خود، در آن حضور می یافت و پای منبر می نشست.

دکتر محمد مهدی رکنی، از رجال دینی و آگاه خراسان، درباره مراسم عزاداری در مشهد، در فاصله سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۰، می گوید: «هیأت های مذهبی و دسته های سینه زنی در آن زمان، با چند واسطه، تحت نظر حکومت و مجری مقاصد طاغوتیان بودند و بیشتر حساسیت و خرده گیری متجددان از آنان به همین علت بود که می فهمیدند، چگونه از احساسات پاک آنان سوءاستفاده می شود. گفتنی است که آن وقت در مشهد حدود ۷۰ هیأت و دسته سینه زنی وجود داشت. ۱۹۴»

همچنین علی امیرپور، از دیگر رجال دینی و مطلع خراسان، در همین باره، چنین گواهی می دهد: «هیأت های مذهبی را که امروز می بینیم به برکت انقلاب اسلامی و در سایه آموزش های روحانیت متعهد و آگاه، از عوامل حفظ کیان مملکت و در خط انقلابند، آن روز، ندانسته، بازوی اغراض استعماری بودند. ۲۰۴» به هر حال، عاشورا در تاریخ ماند و یاد و خاطره آن از میان نرفت، اما چنان از خاصیت و هدف افتاد که ظالمان و خودکامگان هیچ منعی و خطری برای عزاداری نمی دیدند و، حتی خود، پیشقدم می شدند. در واقع حاصل عزاداری بی هدف و بی توجه به فلسفه عزاداری، که در میان مردم رایج بود، همان شد که عزاداری و برپایی مراسم عاشورا به دست ظالمان نیز افتاد و آنان

حسین می خواست به مردم بفهماند که نباید زیر بار ظلم و جور رفت و در راه احقاق حق باید دریغ نداشت. حسین برای جلوگیری از اوضاع و احوالی نظیر آنچه امروز ما داریم، تن به شهادت داد. اگر ما درس فداکاری را از حسین فرا گرفته بودیم، گرفتار اوضاع غیر قابل تحمل امروزی نمی شدیم ...

آقایان! اگر شما در کربلا بودید و ناله حسین (ع) را می شنیدید، آیا آماده همراهی با آمال و هدف [اهداف] می شدید یا خیر؟ اگر، واقعاً، آماده کمک به حسین بوده اید، پس چرا حالا، حاضر به متابعت از دین و روش مقدس او نیستید؟ ... وضع مسلمانان در زمان یزید بهتر از حالا بود: کفزار به مسلمین باج و خراج می دادند، ولی حالا بر سر ما می کوبند. اسلام رو به توسعه می رفت و حالا رو به زوال است. وضع اجتماعی ما امروز، به مراتب، بدتر از زمان یزید شده است ... ۱۵»

بد نیست اشاره کنیم که آیه الله کاشانی به سبب همین قبیل سخنان سیاسی، مهتوک بود. از قضا وی، در ادامه همین سخنان، می گوید: «بعضی از شنیدن این قبیل مطالب، مرا سیاسی می خوانند و می گویند آقا سیاسی شده است ... ۱۶»

به هر حال، در آن ایام، چنین سخنانی برای عزاداران امام حسین گفتن و آنان را به الگوگیری از آن حضرت دعوت کردن، غریب و عجیب می نمود. امام حسین دستمایه عزاداری بود، نه الگوی آزادی و ستیهندگی. برای مظلومیت آن حضرت گریسته می شد، اما اندیشیده نمی شد که چرا ظلم بر او رفت. عاشورا بود، اما روح آن ستانده و عاشورای بی حماسه شده بود. در حالی که به گفته حکیمی:

«یک عاشورا، اگر آن طور که می باید و ائمه طاهریین نظر داشته اند، برگزار گردد، بس است تا سرنوشت ملت هایی را عوض کند. ۱۷»

عاشورا در تاریخ چندان تحریف گردیده و اهداف امام حسین (ع) چنان محو و مسخ شده بود که هیچ خطری از جانب آن متوجه زورگویان نبود. در بی ضرر و بی خطر بودن عاشورا برای زورگویان حاکم همین بس که خود آنان بانی و متولی مراسم عزاداری بودند. فی المثل پادشاه سفاک و ستمباره ای چون شاه عباس، مجالس عزای برگزار می کرد و در دسته های عزاداری شرکت می نمود. «و دیکتاتوری چون ناصرالدین شاه، هیچ تعارضی بین شیوه های ظالمانه حکومتش و تأمین بهترین و

۱۵. م. دهنوی (گردآورنده)، مجموعه ای از مکاتبات، سخنرانی ها و پیام های آیه الله کاشانی، چاپ اول، انتشارات چاپخش، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۶ و ۲۷.

۱۶. همان، ج ۱، ص ۲۷.

۱۷. سرود جهش ها، ص ۷۲. صدق این گفتار حکیمی در عاشورای ۱۳۹۹ (آذر ۱۳۵۷)، نمایان است. در این روز، بزرگ ترین راهپیمایی در تاریخ ایران علیه حکومت پهلوی برگزار شد و مردم، با نام و یاد امام حسین و به پیروی از آن حضرت، با دستمگران ستیزیدند. هیچ روزی در تاریخ انقلاب اسلامی ایران، مهم تر و سرنوشت سازتر از این روز نبود. در حقیقت، رژیم شاه در این روز سقوط کرد. این چنین است که از این روز با تعبیر «فرانگدوم» و «فرانگدوم بدون شمارش رأی» یاد می شود.

۱۸. حمید عنایت، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، چاپ سوم، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۲، ص ۳۱۳.

۱۹. یادنامه استاد محمد تقی شریعتی مزنای، به کوشش جعفر پژوم، چاپ اول، قم، نشر خرم، ۱۳۷۰، ص ۴۷، مقاله «چراغی که در کانون درخشید».

۲۰. همان، ص ۲۴۵-۲۴۶، مقاله «نوری در ظلمت». مشابه همین سخنان را بنگرید در مقاله دکتر غلامعباس توسلی، ذیل عنوان «جایگاه استاد شریعتی در تاریخ معاصر ایران»، در همان کتاب، ص ۲۱۷.

امامتیشان هست؟^{۳۱}

سخن کوتاه که اسلام حکیمی، اسلام سیاسی و حماسی است، نه اسلام مصیبت و مراثی. اگر مرثیه و ماتمی هست، که هست، باید در خدمت حماسه باشد و برای خلع ید از ستم. مرثیه سرایی باید برای مبارز پروری باشد و عدالت یآوری، نه سبب دلمردگی و زبونی. از قلم او بخوانیم:

... نباید مرثیه ای ساخت که دلمردگی بیافریند. هیچیک از شهادت ها و مصیبت های ائمه ما و مجاهدان بزرگ شیعه خالی از عنصر حماسه نبوده است. هیچگاه انکسار، زبونی، ضعف در آنها راه نداشته است. پس چرا آدم معتقد، این گونه بر مفاهیم و وقایع والای مذهب خویش وهن وارد کند، به این نام که مرثیه می سراید و ثواب می برد. کدام ثواب؟ در برابر چه خدمتی؟ یا چه عرض ازادتی؟ یا چه اعتلا بخشیدنی به سطح معنویات؟

مرثیه یعنی تکرار یک مصیبت در ظرف زمانی شنونده و گوینده. و مصیبت، در مورد مردان بزرگ، حماسه ای است رویه رو شده با غرورهای کاذب دژخیمان. پس همواره حماسه جزء حقیقت آن و عنصر اصلی آن است. بنابراین هنگامی این مصیبت به گونه ای راستین سروده شده است که عنصر اصلی آن ذبح نشود. البته می توان تا حدی معقول و وزین، به هنگام سرایش بر آن، جامه عاطفی پوشید، از نوع عاطفه هایی که، خود نیز، بزرگند و بلند.^{۳۲}

هیچ منافاتی میان عزاداری و ستمکاری نمی دیدند. اگر عزاداری صرفاً هزینه ای چون اشکی و اظهار تأسفی بطلید، چه چیز آسانتر از آن و چرا ممانعت از آن؟

قدما گفته اند که «غم با بیان بکاهد و لذت شود زیاد». غمی که از ظلم بر عاشورا رفته است، سخن را دراز کرد. از عاشورا بگذریم و با سخن از اسلام حماسی استاد حکیمی، سخن را به پایان آوریم.

حکیمی نه تنها از رخداد عاشورا، بلکه از دیگر وقایع تاریخ اسلام و سیره امامان، تفسیری حماسی و انقلابی به دست می دهد. دین او اسلام درگیر است نه اسلام سر به زیر. اسلام مبارز است نه اسلام قاعد. اسلام جوان است نه اسلام فرتوت. اسلام برپایان است نه اسلام بازنشستگان. مرده و شی و ستم سازی و خمود و سکون و سکوت در آیین او راه ندارد. وی دعوتگر به دین زندگی ساز و ستم ستیز و تحرک و فریاد است. اسلام او را به انسانی مبارز می توان تشبیه کرد که خون در رگ هایش است و فریاد در گلویش و استقامت در گام هایش. بیهوده نیست که سال ها پیش آرزو کرده بود:

می خواهم توفان باشم؛ تنها خروشی که می تواند در برابر سکوت دریاها خودنمایی کند... می خواهم حماسه باشم، معبد دلاوری های پروا نشناخته... می خواهم... خروش باشم...^{۲۱}

حکیمی منادی «دین حماسه و اقدام»^{۲۲} است و «اسلام انقلابی و مبارز».^{۲۳} یعنی «اسلامی که برای جامعه ای که در آن حق مستضعفان از مستکبران گرفته نشود، پیشیزی ارزش قائل نیست».^{۲۴} به عبارت دیگر «اسلام درگیر و قائم، نه اسلام تسلیم و ساکت».^{۲۵} «اسلام زداينده سردی ها و سیاهی ها و تبعیض ها و ستم ها و سستی ها و یأس ها».^{۲۶}

وی از «قلب های بی حماسه» و «فقه خواندگان بی خبر» و «رساله نویسان بی رسالت»^{۲۷} انتقاد می کند و بر «منابر رخوت آور» و «گفته های بی حماسه و موضع بر باد ده»^{۲۸} خرده می گیرد. متأسف است که تعلیمات حرکت آفرین اسلام دستخوش فراموشی گردیده است و «مردم بیشتر به سوی تکلیف های آسان می گرایند؛ حتی بسیاری از آنان که ادعای هدایت و زعامت دارند».^{۲۹} پس بر آنان نهیب می زند که «این همه دم از امامان زدن و به نام آنان مجلس برپا کردن و علم و عمارت کشیدن و منبر رفتن و فقه نوشتن، و این همه از روش آنان دور بودن، چگونه تواند بود؟»^{۳۰} برآستی «آنان که حماسه ییشان نیست، چه

۲۱. فریاد روزها، ص ۱۲-۱۴.
۲۲. حماسه هدیر، ص ۸۰.
۲۳. همان، ص ۱۰۸.
۲۴. گزارشی درباره جلد سوم تا ششم الحیات، ص ۹.
۲۵. همان، ص ۵۶.
۲۶. همان، ص ۱۱.
۲۷. حماسه هدیر، ص ۲۹۴.
۲۸. امام در هینت جامعه، ص ۵۳.
۲۹. همان، ص ۱۶۸.
۳۰. همان، ص ۱۶۹.
۳۱. تفسیر آفتاب، ص ۱۲.
۳۲. شیخ اکابزرگ، ص ۵۴-۵۵.

